

Foreign Policy Strategies in the situation of Power Transition: Iran and Saudi Arabia

Mohammad Reza Faraji

Assistant Professor of International Relations, Ardakan University, Ardakan, Iran

m.faraji@ardakan.ac.ir

Abstract

Basically, transition is a common phenomenon in the international system since its emersion. Apart from the international system, transition ability also be explained in the regions. Currently, one of the areas that most affected by the situation transition is the Middle East, and the two actors most affected by this phenomenon are Iran and Saudi Arabia. Therefore, the article with using the theory of "power transition", tries to explain the foreign policy strategies in situation of power transition and in the relations between Iran and Saudi Arabia. In this regard, the research question is based on "what principles is governor on strategy of the actors in situation the transition of power and the strategy of Iran and Saudi Arabia as a case study?" In answer to the above question, this hypothesis proposed that the strategy of the actors in situation the transition of power is formed according to the centrality and periphery of the actors and the type of structure transition in which they are involved. Continuation, the research with supposing assumption the transition situation in the Middle East, discusses with the strategies of Iran and Saudi Arabia in the transitional situation of the Middle East.

Keywords: *transition of power, Middle East, foreign policy, strategy, regions*

راهبردهای سیاست خارجی در وضعیت گذار قدرت: ایران و عربستان سعودی^۱

محمد رضا فرجی

استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه اردکان، اردکان، ایران m.faraji@ardakan.ac.ir

چکیده

اصولاً گذار، پدیده‌ای رایج در سیستم بین‌الملل از زمان پیدایش آن می‌باشد. جدا از سیستم بین‌الملل، گذار در مناطق نیز قابلیت تبیین دارد. در حال حاضر یکی از مناطقی که شدیداً تحت تأثیر وضعیت گذار قرار دارد، خاورمیانه است و دو بازیگری که به شدت از این پدیده متأثر هستند، ایران و عربستان می‌باشند. بنابراین پژوهش حاضر با بهره‌گیری از تئوری «گذار قدرت»، سعی به تبیین راهبردهای سیاست خارجی در وضعیت گذار قدرت و در روابط ایران و عربستان دارد. بدین منظور، پرسش پژوهش این است که «راهبرد بازیگران در وضعیت گذار قدرت و راهبرد ایران و عربستان به‌عنوان مطالعه موردی، مبتنی بر چه اصولی می‌باشد؟». در پاسخ به پرسش مذکور این فرضیه مطرح می‌شود که راهبرد بازیگران در وضعیت گذار قدرت با توجه به محوری و پیرامونی بودن بازیگران و نوع ساختار گذاری که در آن درگیر می‌باشند، شکل می‌گیرد. در ادامه، پژوهش با مفروض پنداشتن وضعیت گذار در خاورمیانه به راهبردهای ایران و عربستان در وضعیت گذارگونه خاورمیانه پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: گذار قدرت، خاورمیانه، سیاست خارجی، راهبرد، مناطق

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۲/۱۰ تاریخ بازبینی: ۹۹/۰۹/۱۴ تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۹/۲۸

فصلنامه روابط خارجی، سال ۱۲، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۹، صص ۵۴۹-۵۱۹

مقدمه

یکی از مباحث مهم در حوزه سیاست خارجی رابطه بین تئوری گذار قدرت و سیاست خارجی می‌باشد. در سیاست خارجی از آنجایی که قدرت اساس اقدام و عمل بازیگران می‌باشد و بازیگران حوزه بین‌الملل استراتژی‌های خود را در این حوزه با توجه به قدرت خود طرح‌ریزی می‌کنند و همچنین با توجه به پذیرش مفروضات مبتنی بر «تئوری سیکلی» و قبول مفروض «صعود و افول بازیگران در سیستم بین‌الملل»، توجه به تئوری گذار قدرت در سیاست خارجی بسیار مهم می‌باشد. به همین منظور، این پرسش مطرح می‌شود که «راهبرد بازیگران در وضعیت گذار قدرت مبتنی بر چه اصول و مبنایی می‌باشد و بر چه اساسی تعیین می‌شود؟». اصولاً با نگرش و رویکرد گذار قدرت به سیاست خارجی، سیستم بین‌الملل سلسله‌مراتبی فرض می‌شود که جایگاه بازیگران در این سلسله‌مراتب با توجه به قدرت آنان می‌باشد و سلسله‌مراتب نیز بیانگر نحوه توزیع قدرت در سیستم موجود می‌باشد. بنابراین تأکید این تئوری بر قدرت بازیگران می‌باشد و قدرت و توانایی بازیگران را دینامیک می‌داند و این منجر به پیدایش وضعیت ظهور و افول قدرت در سیستم می‌شود. سیستم بین‌الملل نیز انواع متعددی از گذار قدرت را تجربه کرده است که اکثر آنها همراه با جنگ بوده و منجر به وقوع جنگ‌های جهانی شده است. شواهد بسیاری در جهان معاصر از جنگ‌های هژمونیک وجود دارد؛ جنگ اول و دوم جهانی، جنگ‌های ناپلئون بناپارت و جنگ‌های لوئیس چهارده، نمونه‌هایی از جنگ‌های هژمونیک در زمان گذار قدرت می‌باشد (Gilpin, 1981, p. 200). این گذارها بین قدرت‌های محوری سیستم رخ

داده است. گذار قدرت صرفاً در روابط بازیگران محوری سیستم قابلیت تحقق ندارد؛ از آنجایی که مناطق نیز از قاعدهٔ آنارشی و قدرت محوری نمی‌توانند مستثنی باشند، گذار در مناطق نیز قابلیت تحقق دارد. گذار قدرت در مناطق منجر به جنگ‌های محلی می‌شود و گسترهٔ این جنگ‌ها نیز بستگی زیادی به قدرت بازیگران منطقه‌ای و دوری و نزدیکی آنها از یکدیگر دارد، اما نوع این جنگ‌ها بستگی زیادی به تسلیحات، سازه منطقه و حضور و حساسیت قدرت‌های بین‌المللی در منطقه دارد.

ایران نیز در تاریخ حیات خود با انواعی از گذار مواجه شده است که اکثر آنها منجر به جنگ شده است. جنگ‌های هخامنشیان با مقدونیه، ساسانیان با امپراتوری روم و قاجاریان با امپراتوری عثمانی را می‌توان نمونه‌هایی از جنگ‌های گذار دانست، اما نمونهٔ مدرن چنین گذاری در سیاست خارجی ایران را می‌توان در هم‌ترازی قدرت عراق با ایران بعد از وقوع انقلاب اسلامی دانست که در نهایت منجر به وقوع جنگ بین دو کشور شد.

در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش و با توجه به مفروضات و اصول تئوری گذار قدرت و به‌ویژه مهم‌ترین اصل آن؛ یعنی هژمونیک بودن تئوری گذار این فرضیه مطرح می‌گردد که بازیگران مرکزی در وضعیت گذار قدرت به استراتژی‌ها و سیاست‌های توسعه‌طلبانه و نفوذی در مناطق پیرامونی اقدام می‌کنند و سیاست خارجی بازیگران پیرامونی نیز ممانعت از مداخلهٔ بازیگران مرکزی و حفظ استقلال عمل خود می‌باشد. به‌طور کلی در وضعیت گذار قدرت نوعی رقابت به‌منظور دستیابی به برتری هژمونیک بین بازیگران محوری و مرکزی سیستم وجود دارد و هرچه قدرت بازیگران به یکدیگر نزدیک و برابر شود، امکان وقوع جنگ نیز بیشتر می‌شود.

هر چند که تئوری گذار قدرت یک تئوری سیستمیک و بین‌المللی است با منطقه‌ای شدن سیستم بین‌الملل و اهمیت یافتن مناطق در چند دههٔ اخیر، امکان کاربست این تئوری در مناطق نیز وجود دارد. این پژوهش جدا از بررسی رابطهٔ گذار قدرت و راهبردهای بازیگران در تلاش برای کاربردی بودن آن به تبیین

روابط ایران و عربستان نیز در بستر این تئوری می‌پردازد. بر این اساس، بخش دیگری از فرضیه مربوط به رابطه ایران و عربستان در وضعیت گذار قدرت می‌باشد که پژوهش حاضر با توجه به مفروض قرار دادن وضعیت گذار قدرت در خاورمیانه و ساختار سلسله‌مراتبی بی‌نظم بودن این گذار این فرضیه را بررسی می‌کند که رابطه ایران و عربستان به‌عنوان دو بازیگر مرکزی منطقه خاورمیانه و زیر سیستم خلیج فارس مبتنی بر رقابت و گسترش نفوذ در گره‌های پیوندی و کانون‌های منطقه‌ای می‌باشد. البته با توجه به نوع گذاری که ایران و عربستان درگیر آن می‌باشند، راهبردهای امنیتی آنها نیز متفاوت است؛ ایران در خاورمیانه با سه نوع گذار **انطباقی، تکاملی و انقلابی** مواجه است و از این رو راهبرد آن نیز از نوع بازدارندگی و متنوع دینامیک و عربستان با گذار **تکاملی** ایستا (تعادل نقطه‌ای) مواجه است و راهبرد آن نیز از نوع اتحاد و ائتلاف‌های کلاسیک می‌باشد.

۱. تئوری گذار قدرت و ادبیات روابط بین‌الملل

تئوری گذار قدرت را «ارگانسکی» در سال ۱۹۵۸م. مطرح کرد (Kugler & Organski, 1989, pp. 171-192). ارگانسکی بین جوامع صنعتی و غیرصنعتی تمایز قائل می‌شود و عنوان می‌کند که موازنه قوا برای جوامع غیرصنعتی می‌تواند حامل صلح و امنیت باشد، ولی برای جوامع صنعتی چنین پیامدی به دنبال ندارد. وی با صحه گذاشتن بر این واقعیت که تئوری «موازنه قدرت» دارای اعتبار در دوره ماقبل صنعتی می‌باشد بر این باور است که در قرن بیستم، صنعتی شدن سریع جوامع منجر به تغییرات سریع در قدرت می‌شود و موازنه نیز در حفظ و برقراری صلح ناتوان است. وی معتقد است که همه جنگ‌ها در زمان گذار قدرت اتفاق می‌افتد؛ بنابراین گذار قدرت شرط لازم و نه کافی برای جنگ می‌باشد (Kohout, 2003, p. 57).

به‌طور کلی تئوری گذار قدرت، رویکردی ساختاری و دینامیک در جهان سیاست می‌باشد (Organski, 1968, p. 3). این تئوری با تأکیدی که بر قدرت دارد، دارای ویژگی‌های مشترکی با تئوری «موازنه قوا» می‌باشد. همانند تئوری موازنه قوا، تئوری گذار قدرت نیز بازیگران اصلی و اولیه در سیاست بین‌الملل را

دولت‌ها می‌داند و معتقد است که دولت‌ها دارای رفتار عقلانی می‌باشند. البته تئوری گذار قدرت با تأکیدی که بر سود مطلق بازیگران دارد راه خود را از تئوری موازنه قوا که هدف بازیگران را به حداکثر رساندن قدرت می‌داند، جدا می‌کند. بنابراین با توجه به تئوری گذار قدرت، هدف بازیگران دستیابی به حداکثر سود می‌باشد که ممکن است از راه تعارض و یا همکاری به دست آید. تفاوت دیگری که این تئوری با موازنه قدرت دارد، مربوط به تغییرات داخلی قدرت در درون کشورها و ارتباط آن با سیستم بین‌الملل می‌باشد. تئوری گذار قدرت معتقد است که گذار در سیستم بین‌الملل نتیجه گذار در داخل مرزهای کشور می‌باشد. سومین تفاوت هم مربوط به نوع نگرش به وضعیت آنارشی می‌باشد. اصولاً تئوری گذار قدرت برخلاف تئوری موازنه قدرت، حاکمیت وضعیت آنارشی را در سیستم بین‌الملل جزئی و نه کلی می‌داند. به عبارتی از آنجایی که در نظم آنارشیک، قدرت، محور اقدامات کشورهاست و نقش و جایگاه کشورها بر اساس آن تعیین می‌گردد و با توجه به رقابت قدرتی بین بازیگران ساختار هرمی شکل می‌گیرد. بنابراین وضعیت آنارشیک سیستم بین‌الملل خود به خود منجر به پیدایش وضعیت سلسله‌مراتبی با محوریت قدرت می‌گردد. در کنار این تفاوت‌های کلی یک تمایز جزئی دیگر نیز وجود دارد و در مورد نوع نگرش به قدرت می‌باشد. اصولاً تئوری گذار قدرت، قدرت را وسیع‌تر از موازنه قدرت می‌نگرد. به عبارتی، برخلاف تئوری موازنه قدرت که فقط بر قدرت نظامی متمرکز است تئوری گذار قدرت، قدرت را اقتصادی، جمعیتی و توانایی سیاسی دولت در بسیج منابع برای حمایت از سیاست‌های بین‌المللی تعریف می‌کند.

به علاوه، هنگام تحلیل نظم بین‌الملل، ارگانسکی دولت‌ها را با توجه به دو معیار قدرت و رضایت‌مندی طبقه‌بندی می‌کند؛ این دو معیار به عنوان عوامل اصلی جنگ‌های بزرگ شناخته می‌شوند. با توجه به معیار قدرت، بازیگران سیستم بین‌الملل مانند یک هرم قرار می‌گیرند که شامل: هژمون، قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های متوسط، قدرت‌های کوچک و ریزقدرت می‌شوند. به طور کلی تئوری گذار قدرت، نظم بین‌الملل را سلسله‌مراتبی می‌داند که در آن یک دولت در رأس

نظام بین‌الملل قرار می‌گیرد. از دیدگاه ارگانسکی و تئوری گذار قدرت، مطلوبیت دولت هژمون حفظ وضع موجود می‌باشد و حفظ وضع موجود مزایای بسیاری برای آن دارد. پایین‌تر از قدرت هژمون قدرت‌های بزرگ قرار دارند و سپس قدرت‌های متوسط و در نهایت قدرت کوچک و ریزقدرت قرار می‌گیرند. قدرت هژمون برای حفظ موقعیت برتری و وضع موجود نیاز به حمایت گروهی از قدرت‌های بزرگ دارد. بر این اساس، هژمون دیگر دولت‌های قدرتمند را با توزیع منافع و سود و همچنین ایجاد قوانین و حمایت از نهادهایی که در زمینه منافع آنها وجود دارد، راضی نگه می‌دارد (Tammen & Kugler, 2006). با توجه به معیار رضایت‌مندی نیز بازیگران به دو دسته راضی از وضع موجود و ناراضی از وضع موجود تقسیم می‌شوند. از ترکیب این دو معیار، بازیگران در سیستم بین‌الملل به چهار دسته تقسیم می‌شوند که عبارتند از: بازیگران قوی و راضی از وضع موجود، بازیگران قوی و ناراضی از وضع موجود، بازیگران ضعیف و راضی از وضع موجود و بازیگران ضعیف و ناراضی از وضع موجود. بنابراین در کنار قدرت، سنجش میزان رضایت‌مندی بازیگران از وضع موجود نیز بُعد مهم دیگر تئوری است. دولت‌های راضی معمولاً از وضع موجود بهره می‌برند؛ آنها مطابق با وضع موجود رفتار می‌کنند و خواهان تغییرات بنیادی در سیستم نیز نمی‌باشند. دولت‌های ضعیف و ناراضی شانس و توانایی چالش با وضع موجود را ندارند و در صورتی که سعی در به چالش کشیدن وضع موجود داشته باشند با شکست مواجه و تبعات سنگینی متحمل می‌شوند. با این اوصاف فقط دولت ناراضی و قوی توانایی و انگیزه چالش با دولت هژمون و تغییر وضع موجود را دارد (قاسمی، ۱۳۹۶). به‌طور کلی اگر دولت راضی از وضع موجود از هژمون پیشی بگیرد، شاهد تغییرات صلح‌آمیز در سیستم و اگر دولت ناراضی از وضع موجود از هژمون پیشی بگیرد، احتمالاً شاهد تعارض و وقوع جنگ در سیستم می‌باشیم. از آنجایی که اکثر مواقع دولت‌هایی که به برابری و برتری از هژمون می‌رسند معمولاً در مرحله قبل ناراضی از وضع موجود می‌باشند، بنابراین در گذار قدرت باید منتظر وقوع جنگ باشیم.

ارگانسکی و «کوگلر» بر این باورند که جنگ‌های اصلی زمانی به وقوع می‌پیوندد که توزیع قدرت بین قدرت اصلی و چالشگر تقریباً برابر باشد (Kugler & Organski, 1980). اینان سه وضعیت را در سیستم بین‌الملل تشخیص می‌دهند که عبارتند از: برتری یک قدرت، برابری قدرت بازیگران بدون وجود وضعیت گذار و برابری قدرت بازیگران همراه با گذار قدرت. از دیدگاه این دو در دو حالت اول سیستم بین‌الملل صلح‌آمیز باقی می‌ماند و در حالت سوم با توجه به راضی یا ناراضی بودن قدرت برابر از وضع موجود، وضعیت جنگ و صلح یکسان است (Kugler & Organski, 1989, p. 179). بنابراین در قلب این تئوری این باور نهفته است که برتری قدرت منجر به همکاری و مانع خشونت می‌شود.

درباره گذار قدرت، آثار چندی نوشته شده است. به‌طور کلی ادبیات مربوط به این حوزه را می‌توان به سه دسته؛ یعنی ادبیاتی که به گذار قدرت در سیستم بین‌الملل می‌پردازد (Organski, 1958; Organski & Modelski & Thompson, 1989; Kugler, 1980; Gilpin, 1981)، ادبیاتی که سیاست خارجی را در وضعیت گذار قدرت بررسی می‌کند (قاسمی، ۱۳۹۷، Chan, 2006; Lee, 2006; Kugler & Zagare, 1990; Kausch, 2015; Lacroix et al., 2015; Lebow & Valentino, 2009; 2007) و ادبیاتی که به گذار قدرت در مناطق و بین بازیگران سیستم می‌پردازند (Lemke, 1996; Lemke & Werner, 1996; Nolte, 2006; Efird & Genna, 2002; 1997, 2002). اما همچنین فاقد بُعد تحلیلی قوی می‌باشد (Shabbir, 2013; Alsharabati & Kugler, 2015; Poulin, 2012; Bialoskorski, 2019).

به‌طور کلی با بررسی ادبیات موجود می‌توان عنوان کرد علی‌رغم اینکه با توجه به حاکمیت وضعیت پیچیدگی در خاورمیانه و وجود بازیگران ناهمگون در این منطقه، تئوری گذار قدرت می‌تواند با توجه به مؤلفه‌های دینامیک و ساختاری خود، ابزاری برای سنجش تغییرات در منطقه و پیش‌بینی وقایع احتمالی در آینده ارائه دهد، درخصوص گذار قدرت و سیاست خارجی در خاورمیانه ادبیات غنی وجود ندارد. این پژوهش به‌منظور پاسخ به پرسش یاد شده با تمرکز بر روش

تحلیل چند سطحی از مدل گذار قدرت برای تبیین وضعیت منطقه بهره می‌برد و با روش قیاسی مدل ساختار گذار سلسله‌مراتبی نامنظم را برای تبیین تحولات منطقه پیشنهاد و به‌منظور تبیین کارآمد پدیده‌ها در منطقه سعی در ترکیب آن با گذار شاخه‌ای (قاسمی، ۱۳۹۷) دارد و در ادامه با هدف کاربردی بودن به راهبردهای ایران و عربستان در منطقه خاورمیانه پرداخته و با روش مقایسه‌ای راهبردهای دو کشور را با توجه به تئوری گذار تبیین می‌کند.

۲. روش تحلیل چند سطحی

کارآمدترین روش در تحلیل سیاست‌ها و استراتژی‌های قدرت‌های منطقه‌ای بهره‌گیری از روش تحلیل چند سطحی؛ شامل سطح منطقه‌ای (روابط قدرت منطقه‌ای با دیگر کشورهای منطقه)، سطح تحلیل فرامنطقه‌ای (روابط بین قدرت‌های منطقه‌ای با بازیگران خارج از منطقه) و سطح تحلیل جهانی می‌باشد. این روش تحلیل به دانش پژوه روابط بین‌الملل کمک می‌کند که فقط با مفروض وجود یک سلسله‌مراتب قدرت جهانی عمل نکند، بلکه با پیش فرض وجود چندین سلسله‌مراتب قدرت در سیستم بین‌الملل به تحلیل پدیده‌ها اقدام کند.

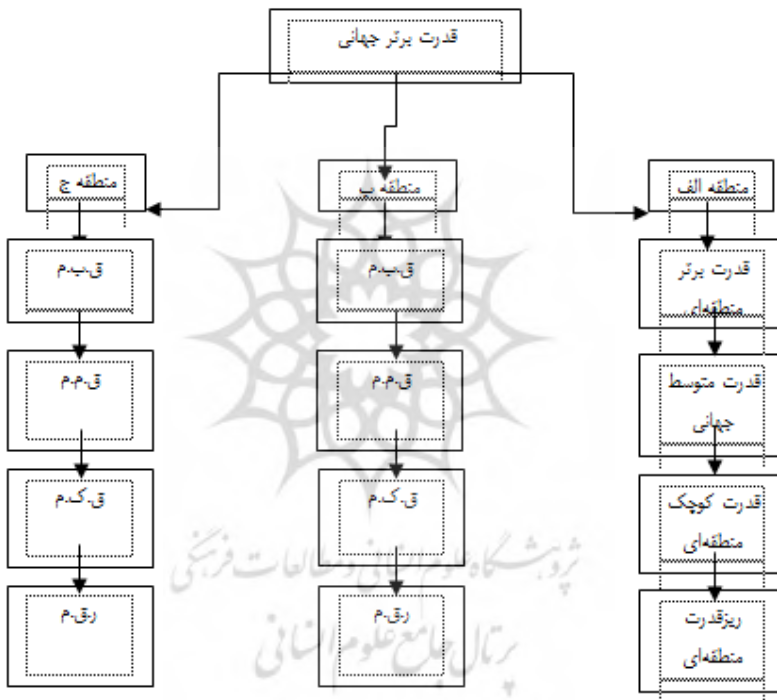
۳. مدل تحلیلی سیاست خارجی در وضعیت گذار قدرت

تئوری گذار قدرت، ایده سلسله‌مراتبی بودن قدرت و شاخصه‌ها و معیارهایی را برای سنجش توزیع قدرت در سیستم بین‌الملل ارائه می‌دهد. سلسله‌مراتبی بودن قدرت منجر به تقسیم کشورها به چندین دسته با توجه به میزان قدرت خود می‌شود (Nolte, 2007, p. 7).

در تکمیل سلسله‌مراتبی بودن قدرت از دیدگاه تئوری گذار، «لمک» (۲۰۰۲)، مدل سلسله‌مراتبی چندگانه را ارائه کرد. در مدل سلسله‌مراتبی چندگانه لمک به‌جای یک سلسله‌مراتب بین‌المللی قدرت، چندین سلسله‌مراتب قدرت شامل مجموعه‌ای از سلسله‌مراتب موازی قدرت وجود دارد. زیرسیستم‌ها مطابق با همان منطق کلی سلسله‌مراتبی قدرت عمل می‌کنند و هر منطقه یا زیرسیستمی دارای یک قدرت مسلط در بالای هرم منطقه یا زیرسیستم می‌باشد. مناطق یا زیرسیستم‌ها

تابع سلسله مراتب قدرت جهانی می باشند. قدرت مسلط در سلسله مراتب جهانی و همچنین قدرت های بزرگ دیگر در مناطق مداخله می کنند. موضوعات دیگر مانند تحدید مرزها و کنترل قلمرو در منطقه می تواند در چهارچوب سلسله مراتب قدرت منطقه بررسی شود. آنها بخشی از وضعیت موجود در منطقه می باشند (Lemke, 2002, pp. 54-55).

شکل ۱ مدل سیاست خارجی در وضعیت گذار قدرت را نشان می دهد.



شکل ۱. سلسله مراتب بازیگران و مدل سیاست خارجی در وضعیت گذار قدرت

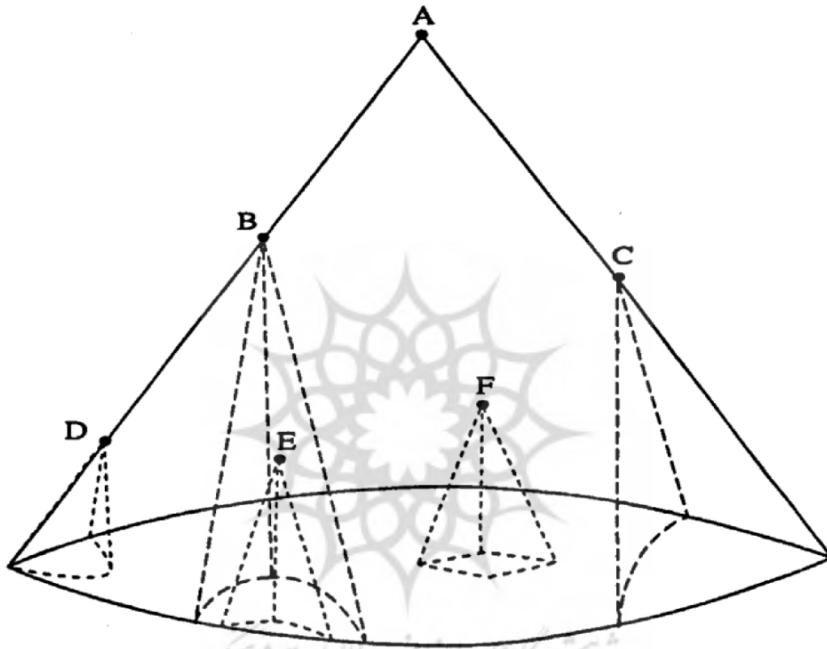
همان گونه که در شکل نیز نشان داده شده است با توجه به تئوری گذار قدرت در سیستم بین الملل یک قدرت برتر، چالشگران احتمالی، قدرت های متوسط، کوچک و ریز قدرت وجود دارد. مناطق نیز با توجه به سیستم بین الملل، سلسله مراتبی و بازیگران آنها، مانند هرم بر اساس قدرت شکل می گیرند. بنابراین در هر منطقه ای

یک قدرت برتر و یا قدرت‌های محوری، چالشگران احتمالی، گره‌های پیوندی و بازیگران نفوذپذیر _ غیرمتنفذ وجود دارند. به‌علاوه ثبات سلسله‌مراتب قدرت در مناطق یا به‌عبارتی نظم مناطق بستگی به قدرت‌های درگیر در منطقه و نحوه دستیابی و محاسبه سود و هزینه آنها دارد. نفوذ قدرت‌های بزرگ خارجی بر منطقه نیز بستگی زیادی به استحکام سازه منطقه دارد (در مورد انواع سازه‌های منطقه ر.ک: قاسمی، ۱۳۹۷؛ قاسمی، ۱۳۸۹؛ Watts & Barbarási & Albert, 1999; Strogatz, 1998). میزان نفوذ و مداخله قدرت‌های منطقه‌ای در لایه‌های جهانی نیز متفاوت است؛ بعضی از قدرت‌های منطقه‌ای در مناطق بسیار تأثیرگذارند، ولی نفوذ محدودی در سطح جهانی دارند. همچنین پذیرش وضعیت قدرت منطقه‌ای از دیگر قدرت‌های منطقه‌ای می‌تواند متفاوت باشد.

به‌علاوه با توجه به تئوری گذار قدرت دو نوع ساختار سلسله‌مراتبی منظم و نامنظم در مناطق مختلف با توجه به دینامیک‌های ساختاری مناطق از یکدیگر قابل تمایزند. یک ساختار سلسله‌مراتبی بی‌نظم زمانی ظاهر می‌شود که اکثر کشورها به برابری قدرت با یکدیگر برسند. ساختار سلسله‌مراتبی بی‌نظم فراهم‌کننده محتمل‌ترین شرایط برای درگیری و کمترین شرایط برای همگرایی و همکاری را نشان می‌دهد. اصولاً در فقدان یک کشور مسلط منطقه‌ای که از وضع موجود حمایت و حفاظت می‌کند، رقابت میان دو یا بیشتر از دو مدعی هنگامی که آنها برای کنترل منطقه تلاش می‌کنند ظاهر می‌شود. درگیری به احتمال بسیار در یک ساختار سلسله‌مراتبی بی‌نظم اتفاق می‌افتد؛ زیرا هر مدعی با انگیزه‌ها و علایق مختلفی سعی در تحمیل نفوذ خود بر منطقه دارد. شرایط ضد و نقیض می‌تواند درون سلسله‌مراتبی بی‌نظم ترکیب شود؛ به احتمال بسیار زیاد قدرت‌های منطقه‌ای در فقدان یک وضع موجود و نظم به‌خوبی تعریف شده، روابط نامناسبی با یکدیگر دارند و به برابری با یکدیگر نزدیک می‌شوند. کشورهای کوچک‌تر نیز به احتمال زیاد روابط مناصمه‌آمیزی با یکدیگر دارند؛ زیرا هیچ کشوری توانایی جذب هزینه‌های همکاری درحالی که قدرت‌های بزرگ‌تر متمرکز بر حفاظت خودشان از چالش‌های نوظهور منطقه‌ای می‌باشند ندارد. در چنین بستری حتی

زمانی که کشورها از یکدیگر راضی باشند احتمال همکاری بسیار پایین است (Efird et al., 2003, pp. 3-4). شکل ۲ ساختار سلسله‌مراتبی نامنظم را در مناطق به تصویر کشیده است.

The International Power Cone



شکل ۲. مخروط قدرت بین‌المللی لمک (Lemke, 1995)

با توجه به شکل، A هژمون و بازیگر مداخله‌گر منطقه می‌باشد و نزدیکی قدرت بازیگران به یکدیگر ویژگی نامنظمی به منطقه می‌دهد. گفتنی است که ساختار سلسله‌مراتبی نامنظم متفاوت از ساختار موازنه قدرتی است که در آن بازیگران به برابری قدرت با یکدیگر می‌رسند. مهم‌ترین مشخصه سیستم موازنه قوا، وجود موازنه‌دهنده‌ای است که خود از بازیگران منطقه‌ای می‌باشد، اما در ساختار سلسله‌مراتبی نامنظم بازیگر مداخله‌گری حضور دارد که لزوماً از اعضای منطقه نمی‌باشد، ولی پیوند منافع منجر به مداخله‌گری در منطقه می‌شود.

ساختار سلسله‌مراتبی منظم با تمرکز قدرت در دستان یک قدرت جهانی یا منطقی‌های که وضعیت موجود را ایجاد و حفاظت می‌کنند، شناخته می‌شود. در محیط‌های ساختاری که کشور حاکم حداقل بیست درصد قوی‌تر از هر چالشگری باشد، ساختار سلسله‌مراتبی، منظم فرض می‌شود. در چنین ساختاری کشور حاکم سعی به حفظ وضع موجود دارد و در این شرایط ممکن است جنگ اتفاق بیفتد، ولی با احتمال بسیار کمتری از ساختار سلسله‌مراتبی نامنظم. در ساختار سلسله‌مراتبی منظم، کشورهای ناراضی نیز از اتخاذ سیاستی که در تضاد با منافع کشور حاکم است پرهیز می‌کنند؛ چراکه در صورت درگیری با کشور مسلط به‌راحتی شکست می‌خورند (Efird et al., 2003, p. 4).

۴. گذار شاخه‌ای

یکی از حلقه‌های فراموش‌شده گذار در روابط بین‌الملل، گذار شاخه‌ای می‌باشد (قاسمی، ۱۳۹۷). در گذار شاخه‌ای ساختار موضوعی و مکانی گذار مطرح می‌شود. اصولاً با پیچیده شدن سیستم بین‌الملل گذار نیز از حالت کلاسیک خود خارج و شکل نوین به خود گرفته است (قاسمی، ۱۳۹۷، ص. ۱۶۲). در گذار نوین، شاخه‌ای شدن نظم شکل می‌گیرد و شاخه‌های نظامی هر کدام گذارهای مختلفی را تجربه می‌کنند. از بحث ساختار موضوعی گذار می‌توان گذار در سیستم ژئوپلیتیک، گذار در سیستم ژئوآکونومیک و گذار در سیستم ژئوکالچری نام برد (قاسمی، ۱۳۹۷، صص. ۱۶۲-۱۶۵). مباحث مکانی گذار به گذارهای نقطه‌ای در فضاها و زمان‌های مختلف اشاره دارد. در گذار نقطه‌ای بحث گذار بین کنترل‌کننده و کنترل‌شونده صرفاً در یک زمان و مکان خاص رخ می‌دهد و بعد از عبور از آن زمان و مکان به حالت تعادل می‌رسد و به همین دلیل بر آن می‌توان عنوان گذار تعادلی نیز اطلاق کرد. گذار نقطه‌ای هرچند که در فضاها و زمان‌های خاص و کوچک اتفاق می‌افتد، برای سیاست‌گذاری در عرصه بین‌الملل بسیار مهم می‌باشد. مبحث دیگری که در گذار شاخه‌ای مطرح می‌شود، مبتنی بر شاخه‌ای شدن نظم می‌باشد. به عبارتی شاخه‌ای شدن نظم منجر به کاهش دستورالعمل‌های کلی برای هر شاخه در سیستم نوین می‌شود (Haungs et al., 2000, p. 1). در گذار

شاخه‌ای بازیگران سیستم بین‌الملل برای هر شاخه نظامی با توجه به مقدرات و محذوراتی که در آن شاخه دارند، تصمیم‌گیری و استراتژی پردازی می‌کنند. در حال حاضر خاورمیانه در کنار گذار کلان ساختاری بی‌نظمی که تجربه می‌کند، گذارهای شاخه‌ای نظامی را نیز در حال تجربه است. معمولاً گذارهای شاخه‌ای نظامی در نقاط کانونی و گره‌های پیوندی منطقه وجود دارد. به‌عنوان نمونه، گذاری که بر شاخه شامات حاکم است متفاوت از گذاری که در یمن و در شاخه خلیج فارس با محوریت عراق در حال سپری شدن است، می‌باشد. از ترکیب گذار ساختاری بی‌نظمی با گذار شاخه‌ای نظامی بهتر می‌توان تحولات منطقه را تبیین کرد.

۵. خاورمیانه در وضعیت گذار قدرت

همان‌گونه که عنوان گردید لمک نکات ظریف تئوری گذار قدرت را با مطرح کردن اینکه زیرسیستم‌های فرعی منطقه‌ای نیز در سیستم بین‌الملل وجود دارند، بیان می‌کند. با توجه به مدل سلسله‌مراتبی چندگانه لمک تئوری گذار قدرت برای تبیین تحولات منطقه کارآمدتر از تئوری‌های دیگر است. لمک عنوان کرد «وقتی عضو ناراضی سلسله‌مراتب محلی به برابری با قدرت مسلط محلی برسد این فرصت را به دست می‌آورد که برای تغییر وضع محلی موجود به جنگ متوسل شود» (Lemke, 1995, p. 149). مشکل است که تسلط یک قدرت واحد در منطقه خاورمیانه را با توجه به عدم تقارن پیچیده در قدرت بین دولت‌هایی مانند ایران و رژیم صهیونیستی مفروض بپنداریم. ایران از رژیم صهیونیستی بسیار قدرتمندتر می‌باشد، اما رژیم صهیونیستی دارای توانمندی هسته‌ای و همچنین برخوردار از ضمانت امنیتی و حمایت آمریکا می‌باشد. به‌علاوه نارضایتی از طریق رقابت فرقه‌ای در منطقه ظهور و تجلی می‌کند. روشی که دولت‌ها برای تعقیب منافع خود در منطقه دنبال می‌کنند چندوجهی و اغلب شامل مواردی از قدرت سخت و نرم نیز می‌شود. همچنین با توجه به نقشی که اسلام در منطقه بازی می‌کند، مذهب نیز به‌عنوان ابزار نفوذ در منطقه تجلی می‌کند. با توجه به کاهش حضور آمریکا در منطقه، نفوذ منطقه‌ای مهم می‌شود و بازسازی سیستمیک قطبیت در سیستم

بین‌المللی در حال تولد است. به علاوه لمک عنوان کرد که در اکثر اوقات کشور مسلط منطقه‌ای از برتری قدرت در برابر همسایگان در ساختار سلسله‌مراتب محلی بهره می‌برد و در نتیجه صلح برقرار خواهد شد. این برای منطقه خاورمیانه مسئله‌ساز است؛ زیرا دینامیک منطقه دلالت بر فقدان قدرت مسلط منطقه‌ای و عدم ثبات می‌باشد. اینجا تئوری گذار قدرت، ماهیت سیال منطقه خاورمیانه را برجسته می‌کند. همچنین ماهیت رقابت نوین تجدیدنظرطلبی و حفظ وضع موجود، رقابت منطقه‌ای و جنگ نیابتی را به تصویر می‌کشد (Parkes, 2019, p. 37).

اصولاً از مشخصه‌های بارز گذار ساختاری بی‌نظم، نزدیکی قطب‌های قدرت به یکدیگر می‌باشد. در خاورمیانه نیز در حال حاضر قطب‌های قدرت، بسیار از لحاظ قدرتی با یکدیگر برابر می‌باشند. این نزدیکی قدرتی منجر به شکل‌گیری وضعیت آشوب در منطقه شده است که دیگر مشخصه گذار ساختاری بی‌نظم می‌باشد. به علاوه خاورمیانه با توجه به سه نوع گذاری که در آن درگیر می‌باشد، درگیر در گذار شاخه‌ای نیز هست. از ترکیب گذار شاخه‌ای با گذار ساختاری بی‌نظم، وضعیت منطقه در حالت آشوب و پیچیدگی کامل قرار می‌گیرد. به عبارتی در گذار شاخه‌ای بازیگران سعی در رسیدن به ثبات و در گذار ساختاری بی‌نظم درگیری‌ها افزایش می‌یابد؛ بر این اساس خودبه‌خود راهبردهای بازیگران در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرد. بعضی از بازیگران از بی‌ثباتی رنج (گروه‌های پیوندی) و بعضی از بازیگران با تمرکز بر نفوذ خود در بعضی از مناطق (قطب‌های قدرت منطقه) رقابت منطقه‌ای را افزایش می‌دهند. با توجه به تعدد قطب‌های قدرت در منطقه و با توجه به برتری هر یک از قطب‌ها بر شاخه و خوشه‌ای از جریان‌های ارتباطی منطقه و با توجه به اصول و قواعد حاکم بر هر کدام از شاخه‌های نظامی، راهبردهای بازیگران منطقه‌ای در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرد و نظم حاکم بر منطقه در حالت بی‌ساختاری کامل قرار می‌گیرد؛ در چنین شرایطی همکاری در منطقه موقتی است.

به‌طور کلی در تبیین راهبردهای سیاست خارجی بازیگران سنجش توزیع بین‌المللی قدرت بسیار مفید است؛ مهم‌ترین فاکتورها برای سنجش توزیع قدرت

بازیگران در سیستم بین‌الملل، سنجش قدرت اقتصادی، قدرت نظامی، قدرت ژئوپلیتیکی (Blaloskorski, 2019, p. 32) و قدرت فرهنگی _ تمدنی بازیگران می‌باشد. با توجه به این پارامترها و با توجه به وضعیت گذار گونه ساختاری بی‌نظم و شاخه‌ای قدرت در خاورمیانه، قطب‌های قدرت منطقه عبارتند از: ایران، ترکیه، عربستان سعودی، مصر و رژیم صهیونیستی به نیابت از آمریکا. بین این پنج قطب قدرت نوعی رقابت استراتژیک به‌منظور دستیابی به وضعیت هژمونیک و برتری راهبردی در منطقه وجود دارد. بنابراین خاورمیانه در وضعیت فعلی و پیچیده آن، ساختار چند قطبی قدرت را تجربه می‌کند. اصولاً ساختار چند قطبی منطقه‌ای چندین الزام را به سیاست خارجی بازیگران تحمیل می‌کند؛ نخست اینکه سیاست خارجی از خصلت تغییرپذیری و انعطاف‌پذیری برخوردار است، دوم اینکه سیاست خارجی مبتنی بر حساسیت بالا به تحرکات قطب‌های رقیب قدرت است، سوم اینکه عنصر همکاری در این شکل از سیاست خارجی نه تنها موقتی است، بلکه می‌تواند در صورت تداوم با واکنش منفی سایر رقبای مواجه شود (سلیمی و دیگران، ۱۳۹۶، صص. ۱۷-۱۸). در کنار این الزامات قدرتی، خاورمیانه از منظر گذار نیز درگیر سه نوع گذار است؛ گذار در واحدهای سیستم (تغییر در قدرت، منزلت و نقش واحدها)، گذار سیستمیک (تغییر در بخش کنترل‌کننده سیستم) و گذار سیستمی، یعنی گذار در کل سیستم (تغییر در نظم منطقه‌ای و بازیگران اصلی سیستم) (قاسمی، ۱۳۹۷).

۶. جایگاه ایران و عربستان در منطقه خاورمیانه از منظر تئوری گذار

با توجه به پارامترهای قدرت‌های منطقه‌ای، ایران و عربستان سعودی به‌عنوان قدرت‌های منطقه‌ای مطرح می‌باشند. به‌طور کلی عربستان سعودی و ایران با توجه به تعریف «برچر» از مناطق و تقسیم سه‌گانه بازیگران در مناطق به مرکزی، پیرامونی و مداخله‌گر از بازیگران مرکزی در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس می‌باشند. عربستان سعودی یکی از متحدان امنیتی ایالات متحده آمریکا در منطقه می‌باشد و سعی در حفظ نظم امنیتی منطقه با مدیریت آمریکا دارد. این کشور تولیدکننده اول نفت در منطقه است. عضو مؤسس سازمان کنفرانس اسلامی،

اتحادیه عرب و سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک) است. محیط جغرافیایی عربستان سعودی به این کشور این قابلیت را می‌دهد که مانع مبادلات بین کشورهای شورای همکاری خلیج فارس با یکدیگر شود.

به‌طور کلی عربستان سعودی با توجه به تقسیم‌بندی بازیگران بر اساس تئوری گذار قدرت با توجه به دو معیار قدرت و رضایت‌مندی در دسته بازیگران ضعیف و راضی در سیستم بین‌الملل و بازیگر قوی و راضی در سیستم منطقه‌ای خاورمیانه و خلیج فارس می‌باشد. با توجه به تئوری گذار قدرت، بازیگر حافظ وضع موجود در منطقه با سعی در تحمیل قواعد رفتاری خود بر سایر بازیگران، الگوهای تعامل را منظم و چگونگی توزیع کالا را تعیین می‌کند (Frazier & Stewart-Ingersoll, 2011, p. 744).

از سوی دیگر، وضعیت جغرافیایی، موقعیت ژئوپلیتیکی و تاریخ تمدنی ایران، این کشور را به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای و رهبر در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه مطرح می‌کند. احساس تعلق داشتن به یک جامعه باستانی برتر به این کشور احساس مسئولیت در طرح‌های امنیتی منطقه و ارائه طرحی برای بهبود وضعیت منطقه می‌دهد. از طرف دیگر، موقعیت جغرافیایی ایران غیرقابل انکار است. واقع شدن در منطقه استراتژیکی خاورمیانه همراه با دسترسی مستقیم به دریای خزر و خلیج عمان، موقعیت منحصر به فردی به ایران می‌دهد؛ موقعیتی که همیشه برای بازیگران خارجی جذاب بوده است و همین امر منجر به شکل‌گیری این تفکر گردیده که حاکمیت و تمامیت ارضی ایران دائماً در معرض خطر و تهدید می‌باشد. به همین منظور، تصمیم‌گیرندگان ایران به این موضوع وقوف یافتند که بهترین روش برای حفظ کشور، مطرح شدن در قامت یک قدرت منطقه‌ای و رهبری منطقه و آمادگی همیشه برای مقابله با تهدیدات خارجی می‌باشد (Takeyh, 2009). از منظر فرهنگی نیز، ایران در کانونیت ژئوکالچری جهان اسلام قرار دارد و این موضوع بُعد دیگری به قدرت ایران می‌بخشد. پیوند ایران با گروه‌های اسلامی و حمایت از آنها به ایران قدرت نوع متمرکز و سازنده بخشیده است. از بُعد ژئوکونومیک نیز ضمن جایگاه مهم آن در حوزه انرژی، از

بعد سرزمینی نیز در کانون منطقه انرژی جهان قرار گرفته است (قاسمی، ۱۳۹۷، ص. ۱۷۳).

به‌طور کلی ایران با توجه به تقسیم‌بندی بازیگران بر اساس تئوری گذار قدرت با توجه به دو معیار قدرت و رضایت‌مندی در دسته بازیگران ضعیف و ناراضی در سیستم بین‌الملل و بازیگر قوی و ناراضی در سیستم منطقه‌ای خاورمیانه و خلیج فارس می‌باشد. با توجه به تئوری گذار قدرت، دولت ناراضی از وضع موجود در منطقه وقتی که به برابری قدرت با دولت مسلط برسد، شرایطی را که مساعد عدم همکاری باشد ایجاد می‌کند (Frazier & Stewart-Ingersoll, 2011, p. 744).

۷. شاخه‌ای شدن نظم در خاورمیانه و پیدایش گذار شاخه‌ای در روابط ایران و عربستان

اصولاً در سیستم آنارشیک محور بین‌الملل، بازیگران در رقابت دائمی با یکدیگر برای حفظ بقا و امنیت می‌باشند و قدرت آنها تعیین‌کننده میزان برتری و موفقیت آنها در کسب و دستیابی به اهداف خود می‌باشد. بنابراین با توجه به مفروض دائمی بودن جنگ و رقابت در سیستم بین‌الملل، صلح و ائتلاف گذرا می‌باشد. ایران و عربستان سعودی نیز به‌عنوان بازیگران سیستم بین‌الملل و بازیگران محوری سیستم منطقه‌ای از این امر مستثنی نمی‌باشند. به‌ویژه اینکه هر دو کشور با وجود قرار داشتن در گستره تمدن اسلامی از دو شاخه مذهبی مختلف هستند. ساختار گذار سلسله‌مراتبی نامنظم، فرصت‌ها و محدودیت‌های منطقه‌ای برای ایران و عربستان را نشان می‌دهد و به این دلیل است که هر دو کشور توانایی اعمال نفوذ برای تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای را دارند. همان‌گونه که «پتر هریس» بیان می‌کند «همان اصولی که در سطح جهانی حاکم است، تعریف‌کننده تعاملات در سلسله‌مراتب منطقه‌ای نیز می‌باشد» (Harris, 2014, pp. 24-59). در اینجا ساختارهای اتحاد قدرت‌های بزرگ، نظم منطقه‌ای خاورمیانه را با وجود ایران و عربستان شاخه‌ای می‌کند. عربستان سعودی حمایت خود را از وضع موجود علی‌رغم عدم اطمینان از رهبری جهانی آمریکا یا حکمیت منطقه‌ای آن حفظ

می‌کند. ایران هماهنگی ژئواستراتژیک خود را با کشورهای تجدیدنظرطلب بین‌المللی مانند روسیه، تقویت و همچنین از فرصت‌های اقتصادی عمل‌گرا با چین بهره می‌برد. از این رو تغییرات در ساختار جهانی قدرت منجر به تغییرات در ساختار منطقه‌ای خاورمیانه نیز می‌شود. بنابراین تئوری گذار قدرت برجسته می‌کند که چگونه تغییرات ساختاری در قطب‌های نظام بین‌الملل بر دینامیک منطقه‌ای تأثیر می‌گذارد. اینجا عربستان سعودی از نظم مبتنی بر قوانین حفظ وضع موجود بهره می‌برد. در مقابل ایران به‌عنوان یک کشور تجدیدنظرطلب از وضع موجود بهره‌ای نمی‌برد و سعی در وارونه کردن نظم موجود و ایجاد نظم نوین مبتنی بر خواسته‌های خود در منطقه دارد. با توجه به تئوری گذار قدرت، رهبری آمریکا در خاورمیانه نیم‌بند می‌شود؛ نیم‌بند از طریق مانورهای سیاسی مثل انتقال سفارت آمریکا از تل‌آویو به اورشلیم در دسامبر ۲۰۱۷ و همچنین نیم‌بند با توجه به تحلیل رفتن نیروهای آمریکا در سرتاسر منطقه. بنابراین در وضعیت فعلی حوزه‌های نفوذ منطقه‌ای در خاورمیانه با توجه به تغییر در قطبیت بین‌الملل تعیین شده است. در این بستر ایران و عربستان سعودی ناسازگاری ایدئولوژیکی نیز دارند که تکمیل‌کننده شاخه‌ای شدن به‌عنوان نتیجه تغییرات قطبیت بین‌الملل و نتیجه رقابت دنباله‌دار است (Parkes, 2019, p. 36).

۸. الگوهای رفتاری مبتنی بر رقابت در روابط ایران و عربستان سعودی

در بررسی الگوهای رفتاری رقابتی در روابط بازیگران، ابتدا باید به بستر و شرایط شکل‌گیری آنها توجه کرد. ایران و عربستان سعودی که در مقطعی در طرح «سیاست دوستونی نیکسون - کسینجر» (نجفی‌سیار و قلخان‌باز، ۱۳۹۶، ص. ۱۳۱)، همکاری نزدیکی و نظم منطقه‌ای مورد نظر هژمون را حفاظت و اعمال می‌کردند با وقوع انقلاب اسلامی و تغییر و تحول در دستگاه سیاست‌گذاری و محیط پیرامونی خود از یکدیگر فاصله و سرانجام تبدیل به رقبای منطقه‌ای شدند. ایران و عربستان سعودی در چهارچوب رقبای منطقه‌ای برخورد نظامی مستقیم با یکدیگر ندارند (Grumet, 2015)، اما بیشتر در نفوذ منطقه‌ای با یکدیگر در رقابت به‌سر می‌برند. بنابراین ایران و عربستان درگیر جنگی که ارگانسکی با توجه به اصول

تئوری گذار قدرت پیش‌بینی کرده بود و اقتباس ظریفانه لمک از تئوری گذار قدرت نشدند. دلیل آن را هم باید در این واقعیت جستجو کرد که هم هزینه جنگ در منطقه بسیار بالا است و هم ارتباط بازیگران منطقه خاورمیانه، تهران و ریاض را از رویارویی مستقیم با یکدیگر منصرف کرد، ولی به سمت جنگ‌های نیابتی گرایش یافته‌اند.

با توجه به تئوری گذار قدرت و انواع آن، ایران سعی در دستیابی به قدرت از درون مرزهای خود و همچنین سعی به انطباق با محیط پیرامونی خود دارد و عربستان سعودی در کنش متقابل با محیط، گذار از نوع تکاملی _ ایستا را تجربه می‌کند. در گذار تکاملی _ ایستا هرچند بازیگر به سمت نوعی تحول و تکامل گرایش می‌یابد، از آنجایی که این نوع گرایش از باب الزام و اجبار می‌باشد، همچنان بازیگر، درگیر در راهبردهای کلاسیک است و عبور از آن راهبردها برای مشکل می‌باشد. در این نوع گذار، بازیگر از یک موضع ایستا به موضع بعدی کشانده می‌شود که تعادل نقطه‌ای خوانده می‌شود. بنابراین راهبرد بازیگر همچنان حالت کلاسیک گذشته را حفظ می‌کند. بدین منظور، عربستان نیز با توجه به تجربه وضعیت گذار تکاملی _ ایستا همچنان سعی در جلب نظر قدرت‌های بیرونی و درگیر در موازنه قوای کلاسیک در منطقه دارد. با توجه به حاکمیت گذارهای مختلف بر دو کشور، الگوهای رفتاری آنها در منطقه متفاوت است. بنابراین الگوی رفتاری هر دو بازیگر در عین رقابتی بودن دربرگیرنده دو تاکتیک مختلف بازدارندگی متقابل از ناحیه ایران و اتحاد و ائتلاف‌های کلاسیک از ناحیه عربستان سعودی می‌باشد.

۹. حوزه‌های رقابتی ایران و عربستان در وضعیت گذار قدرت

در وضعیت گذار قدرت ساختاری نامنظم فعلی، ایران و عربستان در حوزه‌ها و موضوعات مختلف با یکدیگر در رقابت می‌باشند. از منظر مکانی ایران و عربستان در گره‌های پیوندی منطقه در رقابت و از منظر موضوعی نیز با توجه به ماهیت متفاوت این بازیگران و همچنین با توجه به اولویت‌ها و طرح‌های خود در منطقه با یکدیگر در رقابت می‌باشند. به‌طور کلی ایران و عربستان از منظر جغرافیایی و

ژئوپلیتیکی در چندین حوزه به رقابت با یکدیگر می‌پردازند که مهم‌ترین حوزه‌های رقابتی در خوشه خلیج فارس به‌عنوان دو بازیگر محوری این زیرسیستم و شامات به‌عنوان دو قدرت منطقه‌ای می‌باشد. در خوشه ارتباطی خلیج فارس رقابت ایران و عربستان در عراق و یمن و در شامات در فلسطین، سوریه و لبنان از اهمیت بسیاری برخوردارند.

عراق: حوادث سال ۲۰۰۳ و حمله آمریکا به عراق منجر به تغییر موازنه قوا بین ایران و عربستان سعودی شد. در واقع حمله آمریکا به عراق و آشوب‌های بعد از آن حکایت از ماهیت هم‌زمان سلسله‌مراتب محلی تئوری گذار قدرت درون سلسله‌مراتب بین‌المللی کلان داشت. سلسله‌مراتب محلی را ممکن است بازیگران قدرتمند خارجی ایجاد، دفاع یا به‌سادگی تحت تأثیر قرار دهند (Lemke, 1995, p. 238). در خاورمیانه نیز با حمله آمریکا به عراق و سرنگونی رژیم بعث، سلسله‌مراتب قدرت محلی دستخوش تغییر شد. به‌طور کلی تهاجم آمریکا به عراق منجر به نابودی رقیب منطقه‌ای و همسایه خصومت‌آمیز ایران گردید و معادلات امنیتی منطقه را تغییر داد. حمله آمریکا به عراق منجر به شکل‌گیری فرقه‌گرایی در این کشور شد و این کشور صحنه درگیری و کشمکش بین رقبای منطقه‌ای و بین‌المللی در خاورمیانه گردید. عراق که در نظم کلاسیک منطقه رقیب و تهدیدی برای ایران و عربستان سعودی بود تبدیل به یک گره پیوندی شد. گره پیوندی شدن عراق منجر به شکل‌گیری رقابت بین بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای کسب و گسترش نفوذ در این کشور گردید و از آنجایی که ایران و عربستان سعودی نیز به‌عنوان بازیگران محوری منطقه مطرح می‌باشند به‌نوعی درگیر در این رقابت شدند.

یمن: در حالی که عراق ادعای لمک را در مورد انحناي قدرت بزرگ در سلسله‌مراتب منطقه‌ای برجسته می‌کند، یمن نمونه‌ای از پیچیدگی‌های فرقه‌ای است که رقابت استراتژیک را پیچیده می‌کند (Parkes, 2019, p. 38). در یمن، ایران از اقلیت حوثی و عربستان سعودی از دولت یمن حمایت می‌کند (دهشیری و حسینی، ۱۳۹۵، ص. ۱۳۶). البته این حمایت خود ریشه در این موضوع دارد که

عربستان حامی حکومت‌های پادشاهی در منطقه و ایران حامی گروه‌های مقاومت در منطقه می‌باشد. به‌طور کلی یمن به علت هم‌جواری با عربستان و همچنین به دلیل جمعیت شیعه‌ای که دارد، علی‌رغم اینکه فقیرترین کشور عربی منطقه می‌باشد، دارای اهمیت ژئواستراتژیکی برای ایران و عربستان است. با توجه به تئوری گذار قدرت ایران و عربستان در یمن و بر اساس شرایط منطقه‌ای خود، متمایل به جنگ نیابتی گردیدند.

در خوشه شامات رقابت بین ایران و عربستان سعودی در فلسطین، لبنان و سوریه می‌باشد که در قالب دو جریان ارتباطی حامیان غرب و مخالفان با سلطه غرب در منطقه صورت می‌گیرد. این رقابت بیانگر رقابت منطقه‌ای و قدرتی در منطقه می‌باشد. نمود بارز چنین رقابتی در کشورهای عربی درگیر در انقلاب‌های سال ۲۰۱۱ تجلی یافت. به‌طور کلی، بعد از وقوع انقلابات عربی با فعال شدن دینامیک‌های منطقه‌ای، رقابت برای تأثیر بر بازیگران درگیر در انقلابات افزایش یافت. در این مقطع از منظر بسیاری از ناظران بین‌المللی، رقابت ایران و عربستان به‌عنوان جنگ سرد نوین خاورمیانه شناخته شد (Gause, 2014). انقلاب‌های عربی همچنین منطقه خلیج فارس را نیز دستخوش اختلافات فرقه‌ای کرد. در جریان وقایع بحرین در سال ۲۰۱۱، عربستان سعودی شورش‌های ضد دولتی را سرکوب و از دولت اقلیت سنی حمایت کرد. به‌طور کلی در جریان انقلاب‌های عربی، عربستان سعودی از رژیم‌های برقرار در مصر، تونس و بحرین حمایت و ایران، حامی انقلاب‌های منطقه بود (Matthiesen, 2013, p. 111; Chen, 2017, p. 40). این خود منجر به شاخه‌ای شدن منطقه با توجه به دو دسته حامیان وضع موجود و مخالفان وضع موجود گردید.

به‌علاوه، جدا از رقابت ایران و عربستان در گستره ژئوپلیتیکی و جغرافیایی منطقه، رقابت این دو کشور در موضوعات منطقه‌ای مختلف نیز وجود دارد. جدول‌های ۱ و ۲ بیانگر نقش‌ها و رقابت‌های دو کشور در موضوعات منطقه می‌باشد.

نقش‌های منطقه‌ای	توصیف نقش‌ها
رهبری منطقه‌ای	ایران از سال ۱۹۷۹ با توجه به دینامیک‌های رشد داخلی خود و ویژگی انقلابی بودن نظام خود، نقش مؤثری در تحولات منطقه ایفا کرده است. ایران با توجه به قدرت منطقه‌ای خود به‌عنوان بازیگری انقلابی عمل کرده و سعی در ایجاد رژیم‌های منطقه‌ای با دوستان خود به‌منظور تغییر وضع موجود در منطقه دارد.
حفاظت از اسلام و مذهب	ایران با توجه به ویژگی اسلامی بودن نظام خود، کاملاً مخالف فرقه‌های بودن است و جنگ‌های فرقه‌ای را نمی‌پذیرد و سعی در ارائه طرح‌هایی برای اتحاد کشورهای اسلامی منطقه دارد.
انقلابی بودن	ایران با توجه به ویژگی انقلابی بودن نظام خود، حامی مستضعفان جهان است و طرح‌هایی برای حمایت از مستضعفان منطقه دارد.
حلقه ارتباطی	ایران با توجه به موقعیت ژئوپلیتیکی خود، نقش حلقه پیوندی بین بخش‌های مختلف منطقه را ایفا می‌کند.
ضدامپریالیسم بودن	ایران با توجه به ویژگی ضدامپریالیستی بودن نظام خود از مداخلات امپریالیستی در کشورهای منطقه ممانعت می‌کند.

جدول ۲. نقش‌های منطقه‌ای عربستان

نقش‌های منطقه‌ای	توصیف نقش‌ها
رهبری منطقه‌ای	عربستان سعودی در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه سعی به ممانعت از نفوذ ایران در منطقه دارد. عربستان نقش فعالی در شورای همکاری خلیج فارس به‌منظور تضمین رهبری خود در منطقه خلیج فارس ایفا می‌کند و سعی در استفاده از رژیم‌های منطقه‌ای برای گسترش نفوذ خود در منطقه دارد.
محافظت از اسلام و مذهب	عربستان سعودی به دنبال دامن زدن به اختلافات فرقه‌ای و مذهبی در منطقه به‌منظور دستیابی به منافع خود می‌باشد. آنها شیعیان را به‌عنوان نیروی اصلی بی‌ثباتی در منطقه می‌دانند.
حافظا وضع موجود	اصولاً عربستان سعودی با توجه به تئوری گذار قدرت در دسته بازیگران راضی از وضع موجود قرار دارد و به همین دلیل سعی به حفظ وضع موجود در منطقه دارد.
متحد غرب	عربستان، متحد غرب می‌باشد و حامی و تضمین‌کننده منافع کشورهای غربی در منطقه است. البته عربستان سعی به تغییر جهت‌گیری‌های خود و رفتن به سمت عمل‌گرایی نیز دارد.
حمایت از رژیم‌های سلطنتی	عربستان با توجه به رژیم سلطنتی و پادشاهی خود، حامی رژیم‌های پادشاهی در منطقه است.

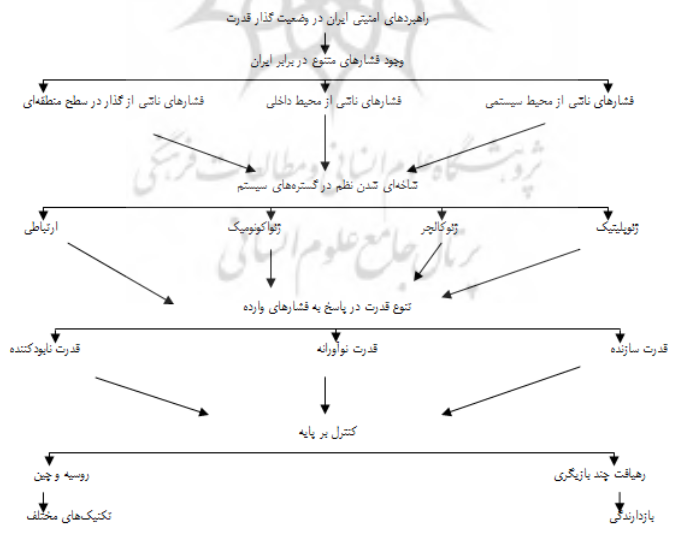
۱۰. راهبرد ایران و عربستان سعودی در وضعیت گذار قدرت در خاورمیانه

قدرت‌های منطقه‌ای در وضعیت گذار قدرت تلاش در ارائه نقش رهبری دارند. در وضعیت گذار قدرت در مناطقی که امکان ارائه نقش امپراتوری و هژمونی برای قدرت‌های منطقه‌ای وجود ندارد، بازیگران به سمت ارائه نقش رهبری متمایل می‌شوند. برای ارائه این نقش، قدرت‌های منطقه‌ای گروهی از بازیگران را به‌منظور تحقق اهداف مشترک، رهبری و بسیج می‌کنند. بنابراین در این وضعیت مناطق به چندین شاخه و خوشه تقسیم می‌شوند و در هر شاخه یکی از قدرت‌های منطقه‌ای، رهبری آن شاخه را برعهده دارد. بر این اساس، نظم هر شاخه‌ای متفاوت از دیگری و قواعد و اصول خاصی بر هر شاخه‌ای حاکم است (برای مطالعه در مورد نقش‌های قدرت‌های منطقه‌ای ر.ک: Destradi, 2010). قدرت‌های منطقه‌ای رهبر به‌شدت اعضای مجموعه امنیتی منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهند که در جهت‌گیری‌های سیاسی _ امنیتی خاص حرکت کنند. آنها

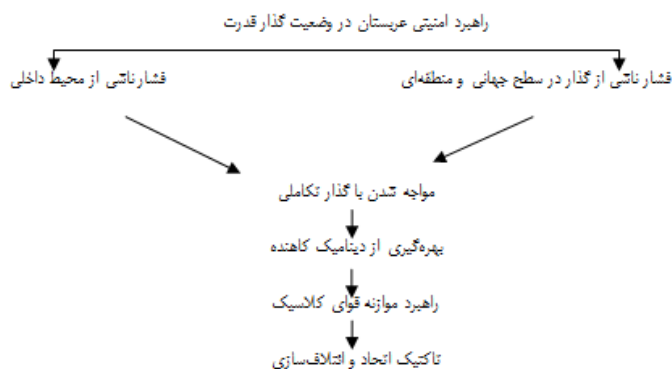
منطقه را به سمت اولویت‌های سازگار با اهداف خودشان هدایت می‌کنند. هنگامی که منطقه با یک مسئله امنیتی مواجه می‌شود قدرت رهبر بازیگران دیگر را برای اتخاذ سیاست مناسب برای حل مسئله و مشکل تحت فشار قرار می‌دهد. در اینجا باید گفت که بازیگران به دو صورت می‌توانند تبدیل به قدرت رهبر منطقه‌ای شوند و نقش رهبری در منطقه ایفا کنند. در حالت نخست از طریق ایجاد ارتباط دوستانه با همسایگان خود؛ در اینجا بازیگر رهبر از نوعی مشروعیت برخوردار است. در حالت دوم از طریق استفاده از توانایی‌های خود و ایجاد ترس در دیگر دولت‌ها؛ در این حالت بازیگران دیگر صرفاً به دلیل ترس از تلافی، رهبری قدرت منطقه‌ای را می‌پذیرند (Frazier & Stewart-Ingersoll, 2011, p. 741). جدا از تهدیدات ناشی از وجود نقش رهبری برای قدرت‌های منطقه‌ای در وضعیت گذار قدرت در مناطق، وضعیت گذار نیز خود سبب‌ساز تهدیدات راهبردی شدیدی هم از ناحیه سیستم و هم از ناحیه واحدهای سیستم، علیه واحدها می‌باشد؛ بنابراین نیاز به راهبردهای مختلفی برای مقابله با آنها می‌باشد. گذار حاکم بر سیستم منطقه‌ای خاورمیانه، نظم سیستمی موجود بر خاورمیانه را در سه شاخه اصلی آن یعنی ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچری تغییر داد. بدین منظور، ایران با چندین نوع فشار ناشی از گذار مواجه می‌باشد. ایران با فشارهای ناشی از سیستم جهانی، فشارهای ناشی از دینامیک داخلی رشد، فشارهای ناشی از گذار در سطح جهانی و منطقه‌ای، فشارهای ناشی از محیط در حال گذار داخلی مواجه است و این فشارها منجر به شاخه‌ای شدن نظم ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک، ژئوکالچری و ارتباطی پیرامونی ایران شده است. با شاخه‌ای شدن سازه‌های پیرامونی ایران، ایران نیز از قدرت سازنده، نوآورانه و ویرانگر برای پاسخ به تهدیدات موجود بهره می‌برد و کنترل بر پایه رهیافت چندبازیگری به‌ویژه روسیه و چین و همچنین کنترل مبتنی بر بازدارندگی می‌تواند به‌عنوان برجسته‌ترین راهبرد گذار شاخه‌ای ایران انگاشته شود (قاسمی، ۱۳۹۷، ص. ۱۶۷).

عربستان سعودی با دو نوع اول فشار؛ یعنی فشارهای سیستمی و فشارهای ناشی از دینامیک‌های داخلی رشد مواجه نیست، اما با فشارهای ناشی از گذار در

سطح جهانی و منطقه‌ای و تاحدودی نیز با فشارهای محیط داخلی مواجه است. عربستان گذار تکاملی؛ یعنی گذاری ناشی از تکامل محیط جهانی و منطقه‌ای خود را تجربه می‌کند و با توجه به وضعیت این کشور در سیستم منطقه‌ای خاورمیانه از دینامیک کاهنده در مواجهه با گذار در محیط پیرامونی خود بهره می‌برد. حمایت هژمون از این کشور و همچنین استفاده از منابع نفتی در روابط با بازیگران فرامنطقه‌ای، این کشور را به سمت اتخاذ راهبرد موازنه قوای کلاسیک با تاکتیک اتحاد و ائتلاف‌سازی در نظم منطقه‌ای خاورمیانه سوق می‌دهد. با توجه به چنین شرایطی، راهبردهای ایران در برابر عربستان سعودی مبتنی بر بازدارندگی و آن هم از نوع متقابل و دوجانبه (برای مطالعه راجع به بازدارندگی و انواع آن ر.ک: Zagare, 2006; Myerson, 2006; Kilgour, 2000) است، اما راهبردهای عربستان سعودی در برابر ایران مبتنی بر اتحاد و ائتلاف‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای (در مورد اتحادها و ابعاد مختلف آن ر.ک: Snyder, 1997; Walt, 1997; Michener, 1998) و یاری جستن از هژمون می‌باشد. شکل‌های ۳ و ۴ راهبردهای امنیتی دو کشور را در وضعیت گذار نشان می‌دهد.



شکل ۳. راهبرد ایران در وضعیت گذار قدرت



شکل ۴. راهبرد عربستان در وضعیت گذار قدرت

نتیجه‌گیری

زندگی اکثر ساکنان کره زمین از قدرت بازیگران بین‌المللی و تغییراتی که در سلسله‌مراتب قدرت صورت می‌گیرد تأثیرات بسیاری می‌پذیرد. تئوری گذار قدرت به بررسی نقش‌های بازیگران در زمان‌های گذار قدرت و تأثیراتی که گذار قدرت بر نقش‌ها و انتظارات بازیگران می‌گذارد، می‌پردازد. به‌طور کلی با توجه به تئوری گذار قدرت با تغییر و تحول در قدرت بازیگران، محیط پیرامونی بازیگران نیز متحول گردیده و به‌دنبال آن راهبرد بازیگران نیز تغییر می‌کند. هرچند که تئوری گذار قدرت یک تئوری سیستمیک و مربوط به سیستم بین‌الملل می‌باشد با شکل‌گیری مناطق و اهمیت یافتن منطقه‌گرایی در سیستم بین‌الملل، امکان کاربست این تئوری در مناطق نیز وجود دارد. یکی از مناطقی که با توجه به وضعیت حاکم بر آن بر اساس تئوری گذار قدرت قابلیت تبیین دارد، منطقه خاورمیانه است. خاورمیانه با توجه به دینامیک‌های حاکم بر آن در وضعیت فعلی در گذار قدرت قرار دارد و انواع گذارها را تجربه می‌کند. دو مورد از بازیگران مرکزی خاورمیانه که به‌شدت در وضعیت گذار قرار دارند ایران و عربستان سعودی می‌باشند. گذار حاکم بر ایران از نوع انطباقی، تکاملی و انقلابی است و گذار حاکم بر عربستان سعودی از نوع تکاملی _ ایستا می‌باشد. با توجه به نوع گذار حاکم بر دو کشور مذکور، راهبردهای آنها نیز متفاوت است؛ راهبرد ایران از نوع بازدارندگی و متنوع دینامیک و راهبرد عربستان از نوع اتحاد و ائتلاف کلاسیک است.

منابع

- دهشیری، محمدرضا و حسینی، سید محمدحسین (۱۳۹۵). ژئوپلیتیک منطقه و روابط ایران و عربستان. فصلنامه روابط خارجی، ۸(۱).
- http://frqjournal.csr.ir/article_123696_9269ac9fea4864899fe9385eba0f3d4b.pdf
- سلیمی، حسین، دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و پوراسمعیلی، نجمیه (۱۳۹۶). مدل و تحلیل نظری رابطه نظام منطقه‌ای و سیاست خارجی. فصلنامه ژئوپلیتیک، ۱۳(۳).
- http://journal.iag.ir/article_55805_05200acf4e1c2d6ecb8fccc071a95b.pdf
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۶). اصول روابط بین‌الملل. تهران، نشر میزان.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۹). مدل ژئوپلیتیکی امنیت منطقه‌ای: مطالعه موردی خاورمیانه. فصلنامه ژئوپلیتیک، ۶(۲).
- http://journal.iag.ir/article_56951_68fae1dea42fa4ddebb334a753efb546.pdf
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۷). گذار در سیستم‌های بین‌المللی پیچیده - آشوبی: ایران. فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۷(۱).
- <https://doi.org/10.22054/QPSS.2018.18582.1524>
- نجفی سیار، رحمان و قلخان‌باز، خلیل (۱۳۹۶). دلایل و نشانگان رویکرد تهاجمی عربستان علیه جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه روابط خارجی، ۹(۳).
- http://frqjournal.csr.ir/article_125818_b40d88fb44c230361e90ebdb92199dd0.pdf
- Alsharabati, C. & Kugler, J. (2015). Global and Regional Power Dynamics after the Arab Revolutions.
- Barbarási, A. L. & Albert, R. (1999). Emergence of scaling in random networks. *Science*, 286, 509-511. <https://doi.org/10.1126/science.286.5439.509>.
- Białoskórski, R. (2019). The international distribution of power in the Middle East and North Africa. A powermetric approach. *Przegląd Geopolityczny*, (30), 29-46. <http://cejsh.icm.edu.pl/cejsh/element/>

- bwmetal.element.desklight-8dbd59e0-a710-4e7f-8589-5c3511fa7412.
- Chan, S. (2007). *China, the US and the Power-transition Theory: A Critique*. New York and London, Routledge. ISBN 9780415440240 Published November 12, 2007 by Routledge 216 Pages. <https://www.routledge.com/China-the-US-and-the-Power-Transition-Theory-A-Critique/Chan/p/book/9780415440240>.
- Chen, V. (2017). Saudi Arabia and Iran: Sectarianism, a Quest for Regional Hegemony and International Alignments, Syracuse University Honors Program Capstone Projects. 1000. https://surface.syr.edu/honors_capstone/1000.
- Destradi, S. (2010). Regional powers and their strategies: empire, hegemony and leadership. *Review of international studies*, 36(4), 903-930. <https://www.jstor.org/stable/40961960>.
- Efird, B., Kugler, J. & Genna, G. (2010). From war to integration: Generalizing power transition theory. *International Interactions*, 29(4), 293-313. <https://www.tandfonline.com/doi/abs/10.1080/714950654>.
- Efird, B. & Genna, G. M. (2002). Structural conditions and the propensity for regional integration. *European Union Politics*, 3(3), 267-295. <https://doi.org/10.1177/1465116502003003001>.
- Frazier, D. & Stewart-Ingersoll, R. (2010). Regional powers and security: A framework for understanding order within regional security complexes. *European Journal of International Relations*, 16(4), 731-753. <https://doi.org/10.1177/1354066109359847>.
- Gilpin, R. (1981). *War and Change in World Politics*. Cambridge: Cambridge University Press. <https://www.cambridge.org/ir/academic/subjects/politics-international-relations/international-relations-and-international-organisations/war-and-change-world-politics?format=HB&isbn=9780521240185>.
- Gochmann, C. (1990). "Capability-Driven Disputes." In *Prisoners of War? Nation States in the Modern Era* (C. Gochmann and A.N. Sabrosky, eds), 141-159. Lexington, MA: Lexington Books. <https://www.amazon.com/Prisoners-War-Nation-States-Modern-Era/dp/0669171417>.
- Grumet, T. (2015). New Middle East Cold War: Saudi Arabia and Iran's Rivalry. University of Denver. <https://digitalcommons.du.edu/etd/1028/>.
- Guzansky, Y. & Dekel, U. (2015). Recognizing Iran as a Nuclear Threshold

- State: Implications for Israel and the Middle East. *The Institute for National Security Studies*, March 25, 2015. Accessed April 21, 2015. <http://www.inss.org.il/index.aspx?id=4538&articleid=9004>.
- Harris, P. (2014). Problems with power-transition theory: Beyond the vanishing disparities thesis. *Asian Security*, 10(3), 241-259. <https://doi.org/10.1080/14799855.2014.983634>.
- Haungs, M., Sallee, P. & Farrens, M. (2000, January). Branch transition rate: a new metric for improved branch classification analysis. In *Proceedings Sixth International Symposium on High-Performance Computer Architecture. HPCA-6 (Cat. No. PR00550)* (pp. 241-250). IEEE. DOI: 10.1109/HPCA.2000.824354.
- Heylighen, F. (1992). Principles of Systems and Cybernetics: an evolutionary perspective. *Cybernetics and systems*, 92(1992), 3-10. pespmc1.vub.ac.be/Papers/PrinciplesCybSys.pdf.
- Kausch, K. (2015). Competitive multipolarity in the Middle East. *The International Spectator*, 50(3), 1-15. <https://doi.org/10.1080/03932729.2015.1055927>.
- Kohout, F. (2003). Cyclical, Hegemonic, and Pluralistic Theories of International Relations: Some Comparative Reflections on War Causation. *International Political Science Review* 24(1), 51-66. <https://doi.org/10.1177/0192512103024001003>.
- Kugler, j. & Organski, A.F.K. (1980). Deterrence and the Arms Race: The Impotence of Power, CGU Faculty Scholarship at Scholarship @ Claremont. This article first appeared as Kugler, Jacek, A. F. K. Organski, and Daniel J. Fox, "Deterrence and the arms race: the impotence of power," *International Security*, Vol. 4, No. 4 (Spring, 1980), pp. 105-138, and can be found online at <http://www.jstor.org/stable/pdfplus/2626670.pdf>.
- Kugler, J. & Organski, A.F.K. (1989). The Power Transition: A Retrospective and Prospective Evaluation. In *Handbook of War Studies* (M.I. Midlarsky, ed.), 171-194. Boston, MA: Unwin Hyman.
- Kugler, J. & Zagare, F. C. (1990). The Long-term Stability of Deterrence. *International Interactions*, Vol.15, No.34. <https://doi.org/10.1080/03050629008434733>.
- Lebow, R. N. & Valentino, B. (2009). Lost in Transition: A Critical Analysis of

- Power Transition Theory. *International Relations*, 23(3), 389-410. <https://journals.sagepub.com/doi/10.1177/0047117809340481>.
- Lacroix, S., Haykel, B., & Hegghammer, T. (2015). *Saudi Arabia in Transition. Insights on Social, Political, Economic and Religious Change* (No. hal-01534279). <https://doi.org/10.1017/CBO9781139047586>.
- Lee, D. S. (2006). When are Power Shifts Dangerous?: Military Strategy and Preventive War. *Journal of International and Area Studies*, Vol.13, No.2 . <https://www.jstor.org/stable/43111457>.
- Lemke, D. & Werner, S. (1996). Power Parity, Commitment to Change, and War. *International Studies Quarterly*, 40(2), 235-260. <https://doi.org/10.2307/2600958>.
- Lemke, D. (2002). *Regions of War and Peace*. New York: Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511491511>.
- Lemke, D. (1997). The Continuation of History: Power Transition Theory and the End of the Cold War. *Journal of Peace Research* 34(23): 23-36. <https://doi.org/10.1177/0022343397034001003>.
- Matthiesen, T. (2013). *Sectarian gulf: Bahrain, Saudi Arabia, and the Arab Spring that wasn't*. Stanford University Press. <https://www.sup.org/books/title/?id=23053>.
- Modelski, G. & W.R. Thompson (1989). Long Cycles and Global Wars. In *Handbook of War Studies* (M.I. Midlarsky, ed.), 23–54. Boston, MA: Unwin Hyman.
- Myerson, R. B. (2007). Force and Restraint in Strategic Deterrence A Game – Theorists Perspective, Chicago Humanities Festival on Peace and War, November 11, 2006. EPUB, PDF - read eReader instructions.
- Nolte, D. (2010). How to compare regional powers: analytical concepts and research topics. *Review of International Studies*, Vol.36, n.4, p.881-901. <https://doi.org/10.1017/S026021051000135X>.
- Nolte, D. (2006). Power and Power Hierarchies in International Relations: Towards an Analytical Concept for the Study of Regional Powers. *GIGA*, working paper.
- Organski, A.F.K. (1958). *World Politics*. New York: Knopf.
- Parkes, A. (2019). Power Shifts in the Saudi-Iranian Strategic Competition. *Global Security and Intelligence Studies, Volume 4, Number 1, Spring / Summer 2019* . <https://doi.org/10.18278/gsis.4.1.3>.

- Poulin, K. (2012). Intervention from Above: The United States, Russia, and Power Transition in the Middle East. *Senior honors thesis, Department of Political Science, Indian University*, 1-2.
- Shabbir, M. (2013). Emerging Middle East: Interplay of the New Power Centers, ISSRA Papers. https://ndu.edu.pk/issra/issra_pub/articles/issra-paper/ISSRA_Papers_Vol5_IssueI_2013/02-EMERGING-MIDDLE-EAST-Mr-Shabbir.pdf.
- Snyder, G. H. (1997). Alliance Politics, Ithaca: Cornell University Press. *American Political Science Review*, Volume 94, Issue 3. <https://doi.org/10.2307/2585919>.
- Takeyh, R. (2009). *Guardians of the Revolution: Iran and the World in the Age of the Ayatollahs*. New York: Oxford University Press. [https://www.amazon.com/Guardians-Revolution-Iran-World Ayatollahs/ dp/0199754101](https://www.amazon.com/Guardians-Revolution-Iran-World-Ayatollahs/dp/0199754101).
- Tammen, R. L. & Kugler, J. (2006). Power Transition and China-US Conflicts. *The Chinese Journal of International Politics*, Vol.1, No.1. <https://doi.org/10.1093/cjip/pol003>.
- Von Foerster, H., Yovits, M. C. & Cameron, S. (1959). On self-organizing systems and their environments. *Heinz von Foerster*, 1. https://link.springer.com/chapter/10.1007/0-387-21722-3_1.
- Walt, S. (1997). Why alliances endure or collapse. *Journal Survival Global Politics and Strategy*, Volume 39, 1997 - Issue 1. <https://doi.org/10.1080/00396339708442901>.
- Watts, D. J. & Strogatz, S. H. (1998). Collective dynamics of 'small-world' networks. *Nature*, 393. <https://www.nature.com/articles/30918>.
- Zagare, F. C. & Kilgour, D. M. (2000). *Perfect Deterrence*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511491788>